

ایدئولوژی و هویت

ضیاء مصباح
کارشناس ارشد مدیریت

۱- تعریف ایدئولوژی

ایدئولوژی، مجموعه‌یی به هم پیوسته از معتقدات و مفاهیم است که هدف آن تبیین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی به منظور شناخت تحلیلی آن‌ها و اتخاذ موضع مناسب در برابر آن‌هاست. صرف نظر از دقت و رسایی این تعریف، ایدئولوژی برای کسانی که آن را دارا هستند و بدان به راستی معتقدند، نقش مؤثری در شکل گرفتن هویت اجتماعی به معنی عام و چه‌گونگی تجلی و تبلور آن، در وجوه و سطوح مختلف، بازی می‌کند.

با توجه به همین وضع، ایدئولوژی گاهی به سرزمین‌ها و محدوده‌های بومی یا محلی یا ملی یا میهنی یا مذهبی یا دینی یا طبقه‌یی، منحصر و محدود می‌گردد؛ گاهی هم بر یک کلیت جامع‌تری - که ممکن است کل جامعه‌ی بشری باشد - دلالت می‌کند. ایدئولوژی یک متغیر اجتماعی است با یک پوشش سیاسی که بروز آن و پهنه‌ی آن متأثر از تطورات و تحولات فکری، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی یک جامعه‌ی معین در یک ظرف خاص زمانی و مکانی است.

۲- عوامل و آثار ایدئولوژی

ایدئولوژی، همیشه عواملی (ایده‌آل) در خود دارد: از یک طرف «مدینه‌ی فاضله»ی افلاطونی دو هزار و پانصد سال پیش را شامل می‌شود که در آن سه طبقه‌ی بسیار متمایز (فلاسفه / خردمندان، نظامیان، دیگران از جمله بردگان) وجود دارند؛ از طرف دیگر جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی مارکس را.

روی هم رفته، ایدئولوژی خواه جهان‌شمولی باشد یا محدود، به فرد و گروه هویت مشخص‌تری می‌دهد و از او و گروه، بازیگر بالنسبه آگاه و فعالی می‌سازد.

ایدئولوژی، گاهی از یک کافر غافل، مومن پدید می‌آورد و زمانی از همین به ظاهر مومن، روحانی و افلاکی یک ناسیونالیست دو آتشه، یا یک نژادپرست، یا یک کمونیست جهاندار یا یک کاپیتالیست و میراث‌خوار استعمار به‌وجود می‌آورد.

در راه ایدئولوژی و به حکم تعهد و التزام بدان، گاهی فرد یا گروه از جان خود می‌گذرند. (مال و مقام که جای خود را دارد) یا این‌که به خاطر همان مال و مقام از جان دیگران نمی‌گذرند.

ایدئولوژی گاهی آزادی نسبی فرد و گروه را فراهم می‌سازد و زمانی

انجمن الیگودرزی‌ها و ازناوی‌های مقیم مرکز، انجمن همدانی‌های مقیم مرکز، انجمن قمی‌های مقیم مرکز، انجمن تفرشی‌های مقیم مرکز، انجمن بروجردی‌های مقیم مرکز، انجمن خراسانی‌های مقیم مرکز، انجمن سمنانی‌های مقیم مرکز، انجمن تربیتی‌های مقیم مرکز، خانه‌ی کرمانشاه، خانه‌ی نیشابور، خانه‌ی سبزوار و ده‌ها انجمن مشابه دیگر اشاره کرد که من به همه‌ی آن‌ها دعوت شده‌ام. این انجمن‌ها اگرچه جای احزاب سیاسی را نمی‌گیرند، اما به‌عنوان «سازمان‌های مردم‌نهاد» مخصوصاً از جهت فرهنگی و هنری بسیار ارزشمندند. نویسنده به همین دلیل، دو سال قبل از همه‌ی رؤسای انجمن‌های ادبی و محلی دعوت کردم که برای همکاری بیش‌تر و بهتر در سطح کشور، همگی عضو «شورای عالی انجمن‌های ادبی و محلی کشور» شوند. اساسنامه‌ی آن تهیه و به تصویب رسید. اشخاص زیر (به ترتیب اکثریت آراء) به‌عنوان هیأت مدیره انتخاب شدند: پروفسور سید حسن امین (رییس انجمن ادبی ایران)، دکتر محسن فرشاد (رییس انجمن انس و معرفت)، مهندس ایرج حسینی (مدیر عامل بنیاد پروفسور محمود حسینی و دبیر انجمن تفرشی‌های مقیم مرکز)، آریتا نورصالحی (رییس انجمن راهیان نور) و سرهنگ جلال مهدیانی (عضو مؤثر اکثریت انجمن‌های ادبی تهران).

به باور من، همکاری و هم‌دلی بین انجمن‌ها به‌عنوان سازمان‌های مردم‌نهاد که مستقل از جناح‌بندی‌های سیاسی زودگذرند، می‌تواند خدمت بزرگی در راه حفظ منافع ملی همه‌ی ایرانیان باشد. برای مثال، یکی از پُرونق‌ترین انجمن‌ها در تهران انجمن ادبی اراکی‌هاست که به تنهایی تعداد اعضا و شرکت‌کنندگان آن از تک‌تک احزاب سیاسی موجود در کشور - اعم از احزابی چون مردم‌سالاری و همبستگی یا نهضت آزادی، جبهه‌ی ملی و حزب ایران - بیش‌تر است. برای من بسیار تلخ است که برای ثبت در تاریخ بنویسم که مثلاً در آخرین نشست سازمان حقوق‌دانان یک تشکل باسابقه که برای انتخاب نماینده و معرفی آن‌ها به پلنوم تشکیل شد، فقط سه عضو با حق رأی شرکت داشتند که دو نفر از آن‌ها خودشان نامزد این سمت بودند. اما در انجمن‌های ادبی / محلی، گاهی دویست اقلاً سیصد نفر شرکت می‌کنند. ■

یک توضیح

بر اثر محدودیت‌های مضاعف و مضایق عملی، چاپ مجله، ناخواسته، به تأخیر افتاد. لذا با افزودن تعداد صفحات شماره‌ی آخر و دی ۱۳۸۷ را استثناء در یک شماره منتشر کردیم. مشترکان، عذر ما را بپذیرند. اگر از این بابت بدکار شدیم برای مشترکان خوش‌حساب، کتاب مجانی خواهیم فرستاد و از مشترکان بدحساب هم استعفا داریم در این شرایط سخت. از دغدغه‌های ما لااقل در حد تصفیه‌ی حساب با مشترکان بگناهند.

هم همین آزادی را در مرتبه‌ی اجمال می‌گذارد یا اصلاً به مهمیز می‌کشد. برای مثال، همان نهضت «فمینیسم» یا زن‌تصوری یا زن‌مداری غربی، تصور روشن‌تری از زنان برای خود زنان و جامعه به‌دست می‌دهد و هویت آنان را مشخص‌تر می‌سازد.

در جهت دیگر، حزب کمونیست بنا بر انتقاد خود لنین از آن، به جای این‌که به‌عنوان وسیله برای تحقق هدف عمل کند، خود هدف شد و در نتیجه سرنوشت فرد و گروه را تحت کنترل خود درآورد که سرانجام نتایج آن را دیدیم.

این امر در مورد هر ایدئولوژی روحانی یا مادی بیش و کم صدق می‌کند، زیرا به نظر می‌رسد که ایدئولوژی در رحم خود به جفت تعصب خود فرصت نشو و نما می‌دهد تا به شکلی به «تجگر» برسد که خود مرگ تدریجی ایدئولوژی‌ست و پیدایی بحرانی از نوعی دیگر.

در فرهنگ اسلامی، ایدئولوژی دینی به مصداق: «ان‌الدین عندالله الاسلام» جنبه‌ی جهانی دارد، زیرا هم به کسانی که بالفعل مسلمانند ناظر است و هم دیگران که بالقوه مسلمان تصور می‌شوند و باید یا شاد که در آینده این بالقوه بودن فعلیت یابد؛ به عبارت دیگر: «بیا به رود بپیوند، اگر هدف دریاست.»

در چارچوب این فرهنگ به‌طور کلی، و نه تنها از یک دیدگاه شیعی و علوی محض، می‌توان یک تجربه‌ی هویتی دینی را در قالب سیاسی ایدئولوژیک آن مورد توجه قرار داد و آن موضع و موقف امام حسین(ع) در کربلا بود.

به راستی که او دیگر چاره‌ی بی - و به قول امروزی‌ها «آلترناتیو» دیگری - پیش خویش ندید تا از جان خود نگذرد، زیرا او می‌بایست یا به زور نیزه و شمشیر تن به بیعت یزید بدهد یا مردانه جان دهد، زیرا که حتماً فرصت مراجعت به مدینه را از دست او گرفتند، به راستی، او بر حق بود که شهید راه حق گردد.

این یک موضع و موقف عقیدتی و ایدئولوژیک بود که نه تنها به امام حسین و یاران هویت انسانی و اسلامی و اجتماعی جاویدان بخشید، بلکه به‌عنوان یک نقطه‌ی عطف تاریخی در زمینه‌ی حرکت‌های اصیل سیاسی جهانی خواهد ماند. خمیرمایه‌ی آن موضع و موقف هرگز تعصب و تجر و مقام و منصب نبود، بلکه تلاش و جهاد و دفاع انسان آگاه و ملتزم و متعهد از حقوق حقه‌ی خویش و جامعه و گروه بود.

در این زمینه می‌توان به گفته‌ی از لئونید برژنف رهبر اتحاد جماهیر شوروی سابق - صرف نظر از کارنامه‌ی آن اتحاد و آن جماهیر و آن شوراها و خود آن «لئونید» - استناد کرد که در اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ شمسی خطاب به آمریکایی‌ها می‌گفت: «در زمینه‌ی عقیده، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز وجود ندارد.»

۳- تأثیر ایدئولوژی در هویت ایرانی

چه‌گونگی ارتباط تأثیر ایدئولوژی سیاسی در قالب هویت مردمان مختلف ایرانی به شرح زیر قابل بررسی است:

۱- ترک‌ها: با توجه به آن‌چه می‌خوانیم و می‌شنویم و می‌بینیم، ترکان هم‌وطن، خواه پارسی، خواه ترکی را به‌عنوان زبان مادری صحبت می‌کنند، خواه از این و آن به اضافه‌ی عربی قرآنی، در رابطه با کشور یا

ملت ایران و کم و کیف این رابطه (یا شاید عدم آن) به سه گروه متمایز تقسیم می‌شوند:

گروه اول، خود را آذری می‌دانند و آریایی و ایرانی و حتا هم زبان آذری را و هر آن‌چه آذری را در مرحله‌ی آخر قرار می‌دهند.

آن‌ها برآنند که آذری یا آزری یک زبان آریایی‌ست و آشنایی آنان با زبان ترکی - که بالضروره ترکی استانبولی و ترکی ترک نیست - عرضی‌ست نه ذاتی یا ملی. به عبارت دیگر، آن‌ها بر اثر برخورد با ترکان و سلطه‌ی طولانی ترکان در ایران و مناطق مجاور - سلطه‌ی که هم ترکان غزنوی و غز و سلجوقی و قراقونلو، آق‌قویونلو، افشار، قاجار و شاید حتا صفوی و دیگران را شامل می‌شود - با زبان و فرهنگ ترکی آشنا شده‌اند و این شده‌اند که هستند و به شکلی تغییر هویت داده‌اند، به همین دلیل آن‌ها زبان فارسی را در معنی عام زبان مادری خود تلقی می‌کنند، گرچه بعضی در میان آنان اصلاً فارسی نمی‌دانند. در این پرده‌ی عقیدتی، ایران میهن آریایی و این گروه از «ترکان» است.

گروه دوم، کاملاً در طیف مخالف قرار می‌گیرد. ترکان ایرانی (و غیر ایرانی) این گروه معتقدند که ترک‌اند و تورانی و این‌که زبان فارسی در طول تاریخ با آن‌ها تحمیل شده یا این‌که بر اثر مجاورت‌ها و برخورد‌های فرهنگی و نظامی و اداری چندین صد ساله با فارس‌ها و تحکم آن‌ها با زبان مادری ترکی مخلوط گشته یا در کنار آن آموخته شده و به‌همین دلیل هم زبان ملی و مادری ترکی را تحت تأثیر قرار داده است. با توجه به این، آن‌ها نه تنها استقلال از ایران را، و نه تجزیه از آن را - و پیوستن به آذربایجان شمالی (یا اران) آن سوی رود ارس را طالبند، بلکه به وحدت همه‌ی ترکان به‌معنی پان‌ترکیسم یا پان‌تورانیسم قائل‌اند.

گروه سوم، عقیده‌ی و منزلتی بینابینی دارد. ترکان این خطه می‌گویند که خواه آن‌ها در اصل ترک و تورانی باشند یا آریایی و ایرانی و آذری، به هر حال آن‌ها در پهنه‌ی کشور ایران و جامعه‌ی کثیرالمله‌ی ایرانی فرهنگ زبان، لهجه، تاریخ و سنن مشخصی دارند که آن را از هر یک از اقوام ایرانی دیگر، از فارس گرفته تا تا گیلکی، متمایز می‌سازد. به همین دلیل آن‌ها باید به‌عنوان یک اقلیت قومی به حقوق خودمختاری فرهنگی و یا سیاسی برسند.

اکنون صرف‌نظر از تحلیل دقیق هر یک از این سه موضع و ایدئولوژیک و سنجش حق و حقیقت هر کدام، چند نکته در رابطه با تفاوت هویتی مبتنی بر این سه خط طرح می‌کنیم، تا نشان دهیم گرچه ایدئولوژی پرتویی بر هویت می‌افکند، ولی گاهی خود منجر به تیرگی یا ابهام در این هویت می‌شود.

اولاً، اگر همه‌ی ترکان ایرانی را که در مناطق اردبیل، تبریز، ارومیه، زنجان و قزوین و در هر جای دیگر کشور زندگی می‌کنند، در نظر بگیریم، با توجه به مواضع سه‌گانه‌ی بالا نمی‌توانیم هویت واحدی را برای آن‌ها قائل شویم، همین تفاوت در تعریف گروه و انطباق یا عدم انطباق آن با هویت واقعی یا ایده‌آلی یا متصور، بروز بحرانی را در زمینه منشاء تکوین و تطور و در نهایت شکل و وضع اجتماعی کنونی و تجلی هویت سیاسی را در بین خود ترک‌ها سبب می‌شود.

ثانیاً، تکلیف قشقای‌های در اصل ترک چه می‌شود که تجانس چندانی با آن ترک‌ها ندارند و در یک انزوای جغرافیایی به‌سر می‌برند.

این امر شامل هر گروه ترک دیگری می‌شود که در زاویه‌ی دیگری در ایران به‌حال انزوا، زندگی می‌کند.

۲- ترکمن‌ها: آن‌ها در کل تصور و تصویر مربوط به ترک در کلیت توراتی قرار دارند. اما از یک طرف یک اقلیت ملی یا قومی ایرانی هستند و از طرف دیگر در اصل و ریشه به جامعه‌ی ترکمنستانی آن سوی مرز، «جمهوری ترکمنستان» همسایه‌ی ایران وابسته‌اند. علاوه بر این، با توجه به موضع آن جمهوری، یعنی خود را بیش‌تر ترکمن می‌داند یا توراتی یا پان‌تورانیست، بر هویت تراکمه‌ی ایرانی مزبور نیز اثرگذار خواهد بود.

۳- کردها: این آشفتنگی عقیدتی هویتی بیش و کم در مورد همه‌ی گروه‌های ایرانی دیده می‌شود.

گروه کرمانشاهی کرد‌های آریایی، ابواب جمعی توده‌های فارسی جامعه‌ی ایرانی و شیعی‌مذهب است و گویش کردی خود را نیز دارد، گروه معروف به سنندجی که آریایی نیز هست ولی خود را جدا از قوم پارس می‌داند، برای او زبان کردی زبانی مستقل و نه گویش است و از لحاظ دینی سنی است و استقلال و آزادی را برای ایران و خودمختاری را برای کردستان آرزو می‌کند.

این هم بماند که حوادث سال‌های اخیر نشان داده است که آب ایدئولوژی‌های سیاسی کردان غیور ایران، ترکیه، عراق و سوریه به یک‌جوی نمی‌رود و هر کدام از آن‌ها با توجه به مناسبات خود با کشور متبوع و دخالت اجانب و تجارب تاریخی، گروهی غیرمتجانس است و البته هویت قبیله‌یی خاص خود را دارد و هویت اجتماعی متفاوتی بر آن مترتب است.

۴- بلوچ‌ها: این گروه در اساس یک واقعیت منسجم و متجانس قومی یا ملی است. اکنون به‌عنوان دو اقلیت ایران و پاکستان قرار دارند. هر گروه از آنان ممکن است مایل به استقلال خود یا هر دو گروه با هم باشد تا هویت سابق آنان اعاده گردد.

از جهت دیگر، در میان سیاسیون پاکستان کسانی هستند که طرفدار تجزیه‌ی بلوچ‌های ایران، نه به منظور استقلال، بلکه به قصد انضمام آن‌ها با بلوچ‌های پاکستان است.

آن‌چه مسلم است این است که هویت بلوچی در شرایط سیاسی درون مرزی و برون مرزی کنونی منطبق با ذات آن‌ها نیست، مخصوصاً آن‌جا که خط سیاسی یا عقیده‌ی ایدئولوژیک گروه‌های مختلف این مردم یا این خلق یا این ملت را مورد نظر قرار دهیم.

۴- نتیجه

بنابراین از لحاظ ایدئولوژی سیاسی اکثریت مردمان مختلف ایرانی به‌طور عام در یک صفت کلی مشترک هستند و آن دین اسلام یا فرهنگ اسلامی است.

باید گفت اسلام چه به معنی دین باشد یا فرهنگ خاص، ضد ملیت و قومیت نیست، بنابراین در فراخنای این دین می‌توان هویت گروهی غیردینی را نیز مورد توجه قرار داد، به همین جهت در ایران گروه‌های

مختلفی یافت می‌شود که در عین وفاداری به اسلام و دین‌داری، خواهان هویت سیاسی خویش‌اند. هم‌چنان که دیگرانی وجود دارند که اگرچه به گروه‌های مختلف ملی یا قومی مربوط‌اند، ولی بنا بر ایدئولوژی سیاسی هویت جامع‌تر و شامل‌تری را دنبال می‌کنند، یعنی که تا آن ایده و عقیده سیاسی تحقق نیابد، هویت آن‌ها انطباقی با واقعیت موجود اجتماعی آن‌ها نخواهد داشت.

آن‌ها از لحاظ هویتی به زن آبستنی می‌مانند که هنوز هویت مادرشدن را نیافته است و در عین حال چون آبستن است، نامادر هم نمی‌تواند تلقی شود. ولی آن‌چه مسلم است این است که این زن حامله عملاً از حلقه‌ی هم‌جنسان خود که نه فرزند دارند و نه آبستن‌اند، خارج شده است.

روی هم رفته تاثیر ایدئولوژی سیاسی بر هر یک از گروه‌های قومی، ملی و دینی ایران، از جمله فارس‌های مسلمان و زردشتی، واضح است. این تاثیر سیاسی سیمای خاصی به هویت اجتماعی می‌بخشد و تمایز گروهی را سبب می‌گردد که از یک دید، مثبت و سازنده است و از دید دیگر دیگر منفی و شاید هم مخرب باشد.

با توجه به این وضع که در تحلیل نهایی چه کسانی یا چه سازمان‌هایی هویت عقیدتی ما را ترسیم می‌کنند، هویت مزبور گاهی حتا برای خود ما روشن نیست. به همین دلیل، می‌توان گفت که یک گروه اجتماعی زمانی می‌تواند به هویت اجتماعی بیش و کم مشخص و منطبق با واقع برسد که قبلاً از خودآگاهی تاریخی مناسبی برخوردار شده باشد. ■

مورد استفاده از یک مدرک علمی معتبر

فرید جواهر کلام - تهران

آناتول فرانس، نویسنده‌ی نامدار فرانسوی مردی ظریفه باذوق و عاشق پیشه بود. روزی در سنین سالخوردگی به اتفاق یک دختر جوان و زیبا، برای گردش و هواخوری به یک پارک عمومی رفت. نویسنده‌ی بزرگ بی‌توجه به شخصیت و مقام خود برای دخترک لطیفه می‌گفت با صدای بلند می‌خندید و شوخی می‌کرد به طوری که توجه مردم را جلب نمود. پلیسی که در آن نزدیکی بود با مشاهده‌ی این وضع پیش رفته با لحن تندى به نویسنده گفت: از ریش و موی سفید خودت خجالت بکش پیرمرد، با این کارها زن و بچه مردم را ناراحت می‌کنی!

آناتول فرانس بدون یک کلمه حرف کارت فرهنگستان فرانسه را از جیب درآورده نشان داد که وی را آکادمیسین ممتاز فرانسه معرفی می‌کرد.

افسر پلیس پس از شناختن آناتول فرانس لب به معذرت خواهی گشوده پس از ادای احترام نظامی، فوراً آن محل را ترک کرد. بعد از رفتن او، نویسنده رو به دخترک کرده اظهار داشت: تنها مورد استفاده این کارت برای من همین جور جاها و همین گونه موقعیت‌ها بوده است!